

## واژه فارسی کشاورز\*

بدرالزمان قریب

ترجمه زهره زرشناس

این مقاله، فروتنانه، حاوی پیشنهادهایی است در تشریح اجزای سازنده واژه فارسی کشاورز، واژه‌ای بسیار متداول که فردوسی و، پیش از او، ابوشکور بلخی، در اشعار خود، آن را به کار برده‌اند. تا آنجا که می‌دانیم این واژه در زبان‌های ایرانی میانه غربی نیامده است.

این پرسش پیش می‌آید که آیا واژه کشاورز بازمانده زبان ایرانی مشترک است یا واژه‌ای دخیل از زبان سغدی.

واژه مرکب *kešāwarze* به معنای «کشت، کشاورزی» در متن‌های سغدی، با املای *kš'wrz'k* یا *qš'wrzyy*، شاهد دارد؛ جزء نخست این ترکیب اسم مصدر باستانی است از بُن مضارع باستانی *-krša-* / *-karša-* که در دیگر زبان‌های دوره میانه ایران دیده نمی‌شود. در متن سغدی مسیحی C2، شاهدهی با ضبطی دیگر از این بُن مضارع آمده است و آن *-kš-/kaš-*، به صیغه سوم شخص مفرد وجه تمثالی است با املای *qšy* و اسم مصدر

\* این مقاله ترجمه

«Persan kešāvarz `agriculteur'» in *Studia Iranica* 1994, tome 23, fascicule 1, pp. 131-135.

(۱) هنینگ (HENNING 1937:570) به این دو واژه اشاره کرده است. اما این واژه‌ها در متن‌هایی به کار رفته‌اند که هنوز منتشر نشده‌اند. به قول زوندرمان (در نامه مورخ ۲۸ آوریل ۱۹۹۰ او)، این دو قرائت صحیح‌اند: *qš'wrzyy mrtyy* در M 133. ii. 8 و *kš'wrz'k* در دست‌نویس T ii T 102 و C2= 1479.

مؤنث 'qšy' به معنای «بذرافشانی»<sup>۲</sup>.

دو ریشه ایرانی کمابیش مشابه *-kar<sup>3</sup>* و *-karš<sup>2</sup>* توانسته‌اند معنای «کاشتن» بگیرند. ریشه اول، یعنی *-kar<sup>3</sup>*، به معنای «(بذر)افشاندن» (BARTHOLOMAE 1904: 449)، با بُن مضارع *kāraya-* (بسنجید با *kirāti* در سنسکریت و *-(s)ker\** در هند و اروپایی)، در ایرانی میانه غربی به صورت *-kār-* و در ایرانی میانه شرقی به صورت *-kyr-* شاهد دارد. ریشه دوم، یعنی *-karš<sup>2</sup>*، به معنای «(بذر) افشاندن» (BARTHOLOMAE 1904: 456)، با بُن مضارع *-karša-*، که در زبان سغدی باقی مانده، و صفت مفعولی *-kišt /k\*št-* *kišta->\*kišt*، به صورت ترکیبی با *-kār-*، در بیشتر زبان‌های ایرانی، از جمله زبان سغدی و فارسی، به کار رفته و آن متناظر است با *-krš-* در سنسکریت به معنای «شخم زدن، کشیدن».

با این همه، در زبان فارسی، دو صورت مبتنی بر بُن ماضی، یعنی *kāšt* و *kešt* وجود دارد که هر دو با بُن مضارع *-kār-* ترکیب می‌شوند. صورت *kešt* احتمالاً کهنه‌تر است. خصلت ترکیبی فعل کاشتن در زبان فارسی ظاهراً از ایرانی میانه و یا حتی ایرانی باستان به جا مانده است. در زبان ایرانی میانه غربی، که پارتی و فارسی میانه معرف آنند، ترکیب *kār* و *kišt* وجود دارد، هم‌چنان که در زبان ایرانی میانه شرقی، ترکیب بُن مضارع *-kyr-* سغدی، *ker-* (R. E. EMMERICK 1968: 23) خُتنی و *kr'y* (M. SAMADI 1986: 99) خوارزمی با بُن ماضی *k(y)št* دیده می‌شود.

زبان سغدی یگانه زبانی است که برای فعل «کاشتن» دارای دو بُن مضارع *-kyr-* و *-kš-* است.

گرشویچ (GERSHEVITCH 1945: 141 h.) واژه سغدی *qš'wrzyy* به معنای «شخم، کشت» را این‌گونه توصیف می‌کند: «جزء نخست ترکیب، در اصل، دارای *ā*ی غیر پایانی است.» و هنینگ آن را از *\*karšāw(a)-warz*، هم‌خانواده با واژه اوستایی *-karšu-* به معنای «گندم‌زار» می‌داند که، مانند واژه *dyx'w* در سغدی مسیحی، از *dahyau* ساخته شده است. سپس، گرشویچ (GERSHEVITCH 1959: 157, note 2)، در پانوشت کوتاهی، اشتقاق

2) N. Sims-Williams 1985: 213.

۳) بسنجید با *kyr'* (مضارع التزامی، دوم شخص مفرد)، Vim.30, MacKENZIE 1976: Glossary p.109. صورت‌های دارای شاهد سغدی عبارت‌اند از: *kšt(')k* (صفت مفعولی) به معنای «کشته، بذر»، اسم‌های */k\*štīc/* و *kšt'yc* به معنای «کشتزار»، *kšt'yc'rk* به معنای «کشاورز، کشت‌کار»، *kšt'yc'ry* به معنای «کشاورزی، کشت» و صیغه ماضی *-qšt'r*. (۴) ← ساخت شماره ۲ مذکور و *-qš-* / *kš-* (Sims-Williams 1985: 213)

این صورت را از *karša* با مادۀ ساز *a*- شرح می‌دهد.

ریشه ایرانی *varz-*\* به معنای «کار کردن»، جزء دوم در ترکیب *kešāvarz*، هیچ مشکلی ندارد و در بسیاری از زبان‌های ایرانی زنده است؛ مثلاً *warz*، *warzišn* به معنای «کار»، *warzbūm* به معنای «زمین کشته»، *warzīdan* به معنای «کار کردن، کشت کردن»، *warzīgar* به معنای «کارگر، کشت‌کار» در پهلوی؛ و همین واژه‌ها در زبان فارسی با *v-*ی آغازی قدیم یا *b-*ی آغازی متأخر: *barzegar*، *barzegar*، *barzekār* به معنای «کشاورز»، *varzīdan* به معنای «کار کردن و کشت کردن» و جز آن.

اینک، پس از معلوم ساختن ریشه دو جزء سازنده *kešāvarz*، به بررسی دقیق‌تر ساختار صرفی این واژه مرکب می‌پردازیم. با توجه به سابقه این واژه، چنین به نظر می‌رسد که آن از دو بُن مضارع (یا دو اسم مصدر ساخته شده از بُن مضارع)، با دو ریشه متفاوت ولی دارای معانی نزدیک به هم، که با میانوندی به یکدیگر پیوسته و نوعی صفت فاعلی پدید آورده‌اند، ساخته شده است.

در واقع، انواع ترکیب‌های فارسی متشکل از دو اسم مصدر به این شرح است:

۱. بُن ماضی و بُن مضارع با میانوند *-o-* با حداقل سه زیرگروه ذیل:

الف) دو بُن هم‌ریشه: گفت و گو، پخت و پز، دوخت و دوز و مانند آنها؛

ب) دو بُن ناهم‌ریشه تقریباً هم‌معنی: ریخت و پاش، کند و کاو، گشت و گذار، کشت و ورز و مانند آنها؛

ج) دو بُن ناهم‌ریشه با معانی متفاوت: خورد و خواب، جست و خیز، زد و بند، خرید و فروش و مانند آنها.

۲. دو بُن ماضی یا دو مصدر مرخم ناهم‌ریشه و عموماً با معانی متضاد، که با میانوند *-o-* به یکدیگر پیوسته‌اند: زد و خورد، رفت و آمد، بُرد و باخت، نشست و برخاست و مانند آنها.

۳. دو بن مضارع، شامل دو زیرگروه ذیل:

الف) تکرار ریشه با میانوند *-ā-*: کِشاکش<sup>۵</sup>، گیراگیر، نوشانوش.

(۵) واژه مرکب کِش و واکش بی‌گمان از گونه‌ای دیگر است؛ ما، در این‌جا، ترکیب‌های پربسامدی، مانند پِزق و پِزَن، بده و بستان، بساز و بفروش را، که از دو فعل امر ساخته شده‌اند، در نظر نگرفته‌ایم؛ گاهی فعل دوم به صیغه نهی است: بگو مگو، بکُش مکُش، بخور و نمیر و مانند آنها، که بیشتر در زبان عامیانه کاربرد دارند تا در زبان رسمی.

ب) دو ریشه متفاوت با میانوند -o-: گیر و دار، پرس و جو، گیر و ده<sup>۶</sup> به معنای «تیراندازی دوجانبه»، خور و خواب<sup>۷</sup>، جوش و خروش.

۴. بُن مضارع و بُن ماضی (احتمالاً کم‌بسامدترین گونه ترکیب در زبان فارسی): بند و بست، کار و کِشت<sup>۸</sup>.

از میان این چهار نوع ترکیب، نوع اول (به خصوص زیرگروه الف)، در زبان فارسی، از همه پربسامدتر است و می‌توان به ده‌ها نمونه از آن اشاره کرد<sup>۹</sup>.

ترکیب‌هایی که با کشت، کار و ورز ساخته شده‌اند، در زبان فارسی متداول‌اند: کِشت و کار، (نوع ۱: الف و ب)، کِشت و ورز (نوع ۱: ب)، کار و کِشت (نوع ۴).

اما کشاورز، نه از نظر ساخت و نه از نظر ویژگی‌های دستوری، به هیچ‌یک از انگاره‌های مذکور نیست.

معین (حاشیه برهان قاطع، ج ۳، ص ۱۶۴۸) جزء اول این ترکیب را مخفّف بن ماضی (*keš < kešt*)، با میانوند -ā- می‌داند. بدین‌سان، کشاورز ساخت و الگوی پربسامدترین ترکیب‌های فعلی در زبان فارسی را پیدا می‌کند. از این جهت که وی کشاورز را صفت فاعلی مرخّم می‌شمارد احتمالاً حق با اوست: کشاورز، در واقع، اسم ساخته شده از فعل و فاعل یک فعل است.

از سوی دیگر، در متون قدیم فارسی، واژه دیگری برای کشت‌کار وجود دارد که پاره‌ای از ویژگی‌های ساختاری و دستوری واژه کشاورز را داراست. می‌توان پنداشت که کارورز، در شاهنامه<sup>۱۰</sup>، واژه فارسی اصیلی است مرکب از بُن مضارع -kār- به معنای «کاشتن»، به جامانده از ایرانی میانه غربی، و varz.

نمی‌دانیم که چرا کشاورز جانشین کارورز شده است. فقط می‌توان گفت ترکیب‌هایی که جزء اول آنها کشت است، در زبان فارسی شواهدی دارد چون کشت‌زار، کشت‌مند،

۶) برای مثال، در شاهنامه:

کمان را بفرمود کردن به زه برآمد خروشیدن گیر و ده

۷) سعدی فرماید: خور و خواب و خشم و شهوت...

۸) برای مثال، در این بیت نظامی:

جهان دوزخی بود بی کار و کشت به ابری جهان شد به سان بهشت

۹) این ترکیب‌ها را نیز می‌توان شاهد آورد: شُست و شو، جُست و جو، رُفت و روب، ناخت و تاز، مُشت و مال و مانند آنها.  
۱۰) یکی کارورز و یکی گرژدار سزاوار هرکس پدید است کار

هر دو به معنای «زمین کاشته شده»، کشت‌گر به معنای «کشت‌کننده» و مانند آنها. در حالی که ترکیب‌هایی با جزء اول *kār* نادرند، گاهی به واژه‌های مرکبی با جزء دوم *kār-* برمی‌خوریم، مانند برنج‌کار، جوکار، چای‌کار و مانند آنها. اما نمونه دیگری از واژه مرکب با جزء اول *kār-* غیر از کارورز، که بدان اشاره شد، وجود ندارد. نباید از نظر دور داشت که بن مضارع *kār-* در زبان فارسی رقیب نیرومندی دارد که در ترکیب‌های بسیاری، هم به عنوان جزء اول و هم به عنوان جزء دوم، می‌آید و آن کار (از مقوله دستوری اسم) است، مانند کارگر، کارگاه، آهن‌کار، ستم‌کار و مانند آنها. حتی در مورد کشت‌کار نمی‌توان قاطعانه گفت که جزء کار به معنای «کاشتن» است یا به معنای «کار» (فعالیت). در ترکیب‌های زیر، تفاوت معنایی دیده می‌شود:

گیج‌کار به معنای «کسی که با گیج کار می‌کند».

جوکار به معنای «کسی که جو می‌کارد».

گیل‌کار به معنای «کسی که با گیل کار می‌کند».

گل‌کار به معنای «کسی که گل می‌کارد».

بنابراین، می‌توان گفت که وفور ترکیب‌های دارای جزء *kār* به معنای «کار و فعالیت» و یا به عنوان پسوند دال بر «شغل» ترکیبات کم‌بسامدتر دارای جزء *kār* به معنای «کشت» و به خصوص کلمه مرکب کارورز را از مجموعه کلمات مرکب زبان فارسی حذف کرده است.

#### پیوست

در این مقاله، ساخت‌های اسمی ایرانی میانه غربی که با بن مضارع *karša-* ساخته شده‌اند مد نظر نبوده‌اند. از جمله این نوع ساخت‌ها واژه‌های زیر را می‌توان شاهد آورد: *kišw-ān* در فارسی میانه، *kyšfn* در پارتی از *\*kršu*، هر دو به معنی «بذر، دانه»، *karšu* اوستایی، همه به معنای «زمین کشت‌شده».

هم‌چنین می‌توان واژه مرکب *kišwān-zār* در فارسی میانه (MacKENZIE 5) و یا *kišvi-cār* (NyBERG 119) به معنای «زمین قابل کشت» را شاهد آورد.

### پیوست مترجم

دکتر بدرالزمان قریب، برای تأیید فرضیه مطرح شده در این مقاله، که واژه کشاورز به احتمال قوی دخیل از سغدی است، به یافته‌های باستان‌شناسی - نقش خدای کشاورزی در یک دیوارنگاره پنج‌گانه به صورت پیرمردی که به او توده‌های گندم هدیه می‌شود و هم‌چنین موقعیت جغرافیایی کشور باستانی سغد - اشاره کرده است (قریب ۱۳۷۶: ص ۲۵۷).

### کتاب‌نامه

قریب، بدرالزمان ۱۳۷۶: «سغدی‌ها و جاده ابریشم»، ایران‌شناخت، شماره پنجم، ص ۲۴۶-۲۸۱.

- H. W. BAILEY 1979: *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge.
- C. BARTHOLOMAE 1904: *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin [cité: AIfWb].
- R. E. EMMERICK 1968: *Saka Grammatical Studies*, Oxford.
- I. GERSHEVICH 1945: "Sogdian Compounds", *TPhS* [= *Philologica Iranica*, Wiesbaden, 1985].
- I. GERSHEVICH 1954: *A Grammar of Manichaean Sogdian*, Oxford.
- I. GERSHEVICH 1959: *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge.
- W. B. HENNING 1937: "Ein manichäisches Bet- und Beichtbuch", Berlin [= *Acta Iranica* 14, téhéran-Liège].
- D. N. MACKENZIE 1976: "The Buddhist Sogdian Texts of the British Library", *Acta Iranica* 10, Téhéran-Liège.
- J. POKORNY 1959: *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*, München.
- N. SIMS-WILLIAMS 1985: *The Christian Sogdian Manuscript C2*, Berliner Turfantexte 15, Berlin.
- W. D. WHITNEY 1885: *The Roots, Verb-forms of the Sanskrit Language*, Leipzig.

شوریه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی